

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم صل على فاطمه و ابیها و بعلمها و نبیها

در سفر اربعین به واسطه اتفاقاتی که افتاد، جمعی تشکیل شد که هریک از افراد این جمع به نوبه خود مسئولیتی را پذیرفتند و به علاوه زمان و مکان مقدسی که این جمع در آن شکل گرفت مزید بر علت شد که افراد بین خود حس دوستی و علقه‌ای را احساس کنند و به همین دلیل تصمیم به ادامه این جمع گرفتند...

استاد چیت چیان:

در منطق قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) "جمع" مقدس است؛ چراکه یکی از اهداف خلقت در قرآن تشکیل جمع و امت واحده بیان شده است. در آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره مبارکه هود بیان می‌شود که "وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأُمَّةٍ مِّنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹)" اگر خداوند می‌خواست مردم را امت واحده قرار می‌داد ولی از آنجاییکه مردم دائما با یکدیگر اختلاف دارند این امت واحده تشکیل نمی‌شود؛ مگر آنکه یک رحمت الهی ویژه‌ای بین آدم‌ها جاری شود تا اختلاف بین آنها کنار رود و بدین ترتیب امت واحده تشکیل شود. و در ادامه آیه می‌گوید که اساسا انسان‌ها به همین منظور آفریده شده‌اند. لذا چون اسلام تشکیل جمع توحیدی را فلسفه خلقت می‌داند خود جمع به ما هو جمع در آن موضوعیت و قداست دارد.

علامه طباطبایی ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)" بحث مفصلی در رابطه با جامعه دارند و می‌فرمایند طبع بشر با جامعه آفریده شده است و انسان از اساس مدنی الطبع است و غیر از این حالت، انسان نیست. و اگر انسانی از غیر این مسیر مثل رهبانیت معنوی کسب کند، این معنویت مورد تایید اسلام نیست. در روایت گفته شده: زندگی کردن با مردم دو سوم از عقل است. روایت دیگری می‌گوید: تجارت با مردم نه دهم عقل است.

در نتیجه اگر جمعی تشکیل شود و موضوع جمع شدن آنها حول محور دین باشد و بعلاوه بین افراد رابطه برادری شکل بگیرد هر یک از مواردش قداست ویژه‌ای دارد و اگر چنین جمعی تشکیل شد، نباید تشکیل شدن و بوجود آمدن آن را کم اهمیت دانست. چراکه انسان مشاهده می‌کند که در طول زمان کارهای بزرگی توسط جمع‌هایی انجام می‌شود که ظاهرا اتفاقی شکل گرفته‌اند؛ اما در واقع حضور تک تک افراد در آن جمع از روی حساب و کتاب بوده است.

جمع خواص عجیبی دارد. اینکه مثلا در این سفر "اربعین" شما نهایتا ۱۰ روز با هم بوده‌اید اما رابطه عمیقی بینتان شکل گرفته گویی مدتهاست که هم را میشناسید، این از خواص جمع است. در جمع، همه چیز به صورت یک تصاعد هندسی

زیاد می‌شود. در قرآن هم می‌گوید: اگر قومی ایمان بیاورد درهای آسمان را به روی آنها باز می‌کنیم (یک جمع باید ایمان بیاورد و با ایمان آوردن یک فرد این اتفاق نمی‌افتد)^۱

جمع اصحاب کهف

اگر در رابطه با جمع و انواع آنها مطالعه کنیم می‌بینیم یکی از جمع‌هایی که قداست بسیار ویژه‌ای دارد جمع اصحاب کهف است و اوصاف ویژه‌ای در قرآن برای این جمع ذکر شده است. لذا جمع باید خصوصیت جمع اصحاب کهف را داشته باشد. مهم‌ترین ویژگی این جمع آنست که خداوند می‌گوید من بین قلب‌های آنان "ربط" ایجاد کردم.^۲ ربط، حالی است که در یک جمع به شرط ایمان، قیام و غل نداشتن نسبت به یکدیگر به وجود می‌آید و نه تنها قداست ویژه‌ای دارد، جزء مواردی است که در تشکیل امت واحده نقش دارد. ظاهراً هر جمعی که اصحاب کهفی شود، یک امت واحده کوچک می‌شود. مصداق ام جمع اصحاب کهف در جریان کربلا بین یاران اباعبدالله(ع) دیده می‌شود و حتی می‌بینیم که سر اباعبدالله(ع) بالای نیزه سوره کهف می‌خواند و گفته شده است تک تک افراد این جمع از مقررین هستند.

افراد چنین جمعی به دلیل آنکه یک حقیقت واحد بینشان جاری است و آن حقیقت را درک می‌کنند، برای هماهنگ شدن با هم به حرف زدن با هم احتیاجی ندارند. بالاترین مصداق مادی برای جمع اصحاب کهفی رابطه‌ای است که بین انگشتان یک دست دیده می‌شود: به محض آنکه انسان اراده می‌کند چیزی را با دستش بگیرد، هر یک از انگشتان کار مخصوص خودش را انجام می‌دهد و وضعیتی غیر از انگشت دیگر به خود می‌گیرد ولی کلشان یک تن واحدند و در نهایت غرض حاصل می‌شود.

فقط جمع اصحاب کهفی است که می‌تواند اراده خداوند را محقق کند چرا که وقتی اراده خداوند بر چیزی جاری شود، هر یک از افراد جمع اصحاب کهفی وضعیت مختص به خود را می‌گیرند ولی از آنجایی که به یک حقیقت واحد متصلند، کارهایشان لاجرم با هم هماهنگ است و غرض مورد نظر حاصل شده و لذا اراده خداوند را تحقق می‌بخشند. آنقدر هماهنگی بین افراد این جمع بالاست که به امامشان قدرت عملیات می‌دهند. در هر زمانی که چنین جمعی در دنیا تشکیل شده است، عالم را دگرگون کرده است. مهم‌ترین خلا جامعه امروز اینست که جمع‌های اصحاب کهفی یا نیست یا کم است، در نتیجه کارهایی که انجام می‌شود تشکیلاتی است که به درد قیام و انقلاب نمی‌خورد.

۱ "وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ" (اعراف/۹۶)

۲ "وَرَلَّابْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِن دُونِهِ إِلهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا" (كهف/۱۴).

این فرصت که در تشکیل جمع در اختیار شما قرار گرفته است شاید فرصتی است برای تشکیل جمع اصحاب کهفی! که البته شکل‌گیری چنین جمعی بسیار مشکل است. اما به قول رهبر معظم انقلاب: مسیر سیر و سلوک سخت اما ناگزیر است. این راه سخت است اما باید آن را پیمود، چرا که به غیر از تشکیل چنین جمعی کارهای بزرگ نمی‌توان کرد و به مرور زمان جمع‌های غیر از آن از بین می‌روند.

آیات ابتدایی و انتهایی سوره کهف، یک جمع‌بندی کلی از این سوره ارائه می‌دهند. در آیات ابتدایی بحث حمد الهی مطرح می‌شود که کتابی را بر عبدی نازل کرده است و بعد می‌گوید که این دنیا مدتی برپاست و پس از آن کلا برچیده می‌شود و از زندگی شما تنها آن مدت که کاری انجام داده‌اید می‌ماند. در نتیجه هرکس احسن عمل را انجام داده باشد برده است و هر کس انجام نداده باشد دچار خبیثه و خسران می‌شود. احسن عمل یعنی بهترین کاری که آدم در هر موقعیت می‌تواند انجام دهد. مثلاً بهترین نگاه کردن، بهترین راه رفتن، بهترین نماز خواندن (بهترین ضرب در همه اعمال آدم)

به علاوه سوره کهف می‌گوید که نسبت به جامعه بی‌تفاوت نباش و دغدغه اجتماعی داشته باش.

۴ داستان در سوره کهف مطرح شده است که در هر ۴ داستان انسان‌های مومن:

اولاً احسن عمل را انجام داده‌اند،

و ثانیاً همه‌شان به شدت دغدغه اجتماعی داشته‌اند.

۱- ماجرای اصحاب کهف: در این ماجرا یک حاکمیت باطلی وجود دارد که اصحاب کهف علیه او قیام می‌کنند (اذ قاموا) و بعد در ادامه آیه می‌فرماید بین قلب‌های آن‌ها ربط ایجاد کردیم (ربطنا علی قلوبهم). " وَ رَبَطْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا لَقَدْ قُلْنَا اِذَا شَطَطًا " (کهف/ ۱۴) یعنی اصحاب کهف اول قیام کردند و بعد خداوند بین قلب‌های آن‌ها ربط ایجاد کرد و این قیام علیه حاکم، بهترین کار ممکن در زمان خودشان بود.

۲- ماجرای دو باغدار که با هم همسایه‌اند ولی یکی مومن و دیگری کافر است: همسایه مومن می‌توانست بگوید کافر بودن همسایه‌ام به من ارتباطی ندارد و بعداً نتیجه‌اش را می‌بیند ولی این کار را نمی‌کند و پیش همسایه‌اش می‌رود و به او می‌گوید به خاطر نعماتی که خدا به تو داده از او تشکر کن و کافر نباش. همسایه از او قبول نمی‌کند و می‌گوید این‌ها نتیجه زحمات خودم است و ... بحثی بین آن دو در می‌گیرد و در نهایت غذایی به باغ فرد کافر نازل می‌شود.

۳- ماجرای حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع): متأسفانه غالباً در این داستان غفلتی صورت می‌گیرد. چرا که آدم‌ها پیش خودشان می‌گویند چرا موسی (ع) در حالی که خضر (ع) به او گفته بود صبر کند، صبر نکرد؟؟

آدم‌هایی که چنین حرفی را می‌زنند، معلوم است موسای قرآن را مطالعه نکرده‌اند. موسای قرآن اگر مرتبه‌اش از خضر بالاتر نباشد، قطعا از او پایین تر نیست. موسی(ع) غیرت الله است و بین اهل بیت شبیه ترین فرد به موسی(ع) امیرالمومنین(ع) است. او در چنان درجه‌ای از نزاهت است که اصلا اهل آن نیست که بتوان به او گفت چرا صبر نکرد! در رابطه با این داستان آقای جوادی آملی تعابیر ویژه‌ای دارند؛ درباره ماجرای کشتن جوان توسط خضر(ع) و سوال موسی(ع) در این باره از ایشان می‌فرمایند: این موسی(ع) همان موسایی است که خودش قبلا یک آدم را به خاطر کفرش کشته بود! پس در اینجا هم دلیل این کار خضر را می‌داند.

و در ماجرای ساختن دیوار توسط خضر(ع) که موسی(ع) به او می‌گوید چرا در حالی که اهالی شهر به آن‌ها کمک نکرده‌اند به آن‌ها کمک می‌کند، آقای جوادی می‌فرمایند: این همان موسایی است که وقتی تشنه و گرسنه به شهر رفت و دو خانم می‌خواستند از چاه آب بیاوردند او به آن‌ها کمک کرد در حالی که کسی به او کمک نکرده بود. در نتیجه می‌توان گفت موسی(ع) دلایل خضر(ع) را می‌فهمد. حضرت موسی(ع) جلوه غیرت خداست! کسی است که نمی‌تواند ظلم یک نفر به دیگری را تحمل کند! نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد! موسی(ع) متوجه این هست که خضر(ع) دارد دستور خدا را انجام می‌دهد ولی با او چانه می‌زند که دستور خدا طوری اجرا شود که مثلا بچه کشته نشود.

این را باید در نظر داشته باشیم که هیچ یک از انبیای الهی هیچ ترک اولایی ندارند. نوعا به خاطر ذهنیت‌هایی که داریم و به دلیل ظاهر برخی از آیات، اشتباهات فاحشی را به انبیای الهی نسبت می‌دهیم. مثل داستان حضرت یوسف(ع) که ایشان به کسی که با او در زندان بود گفت مرا نزد ربت(پادشاهت) یاد کن و شیطان این یادآوری را از ذهن آن فرد برد(یوسف/۴۲). عموما این فراموشی را به حضرت یوسف(ع) نسبت می‌دهند!! در حالیکه یوسف(ع) کسی است که در حالیکه درها بسته بود یاد خدا را فراموش نکرد! در اینجا آیه می‌گوید چون یوسف(ع) برهان ریش را دید(عاقبت و نتیجه کار را دید) و نسبت به آن معرفت داشت از کاری که زلیخا از او خواسته بود سر باز زد.

ذهنیتمان را نسبت به انبیای الهی درست کنیم! همین ما را بس که در قرآن می‌گوید شیطان اراده می‌کند که در امنیه انبیاء القا کند، ولی خداوند اراده او را فسخ می‌کند.^۳ این یعنی امکان القا از جانب شیطان به انبیا وجود

۳ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

ندارد. در کنار این مطلب این آیه را هم در نظر بگیرید که شیطان می‌گوید من همه آدم‌ها را اغوا میکنم، الا عبادک المخلصین!^۴

یعنی این عباد مخلص آنقدر در وجود خدا خالص شده‌اند که شیطان دیگر نمی‌تواند آن‌ها را اغوا کند و این در رابطه با انبیا و اولیای الهی است. انبیاء خدا مخلص اند! می‌شود انسان مخلصی خدا را در جایی فراموش کند؟! یا در جایی عجله‌ای کند و صبر نکند!!

۴- ماجرای جناب ذوالقرنین که حاکمی پر قدرت است که در هر شرایطی در حال خیر رسانی به دیگران است.

در نتیجه می‌توان گفت جان مایه سوره کهف احسن عمل با طعم دغدغه مندی نسبت به جامعه است. و به نظر می‌رسد این دو عامل می‌تواند یک جمع را جمع اصحاب کهفی کند. لذا مهم ترین میثاقی که بین افراد یک جمع باید وجود داشته باشد تا جمع اصحاب کهفی شود اینست که هر یک از اعضا سعی کند در هر یک از صحنه های زندگی و احضات احسن عمل را انجام دهد و این احسن عمل همراه با دغدغه اجتماعی باشد یعنی بگوید برای جامعه این کار را انجام میدهم. ظاهرا این "برای جامعه" سریعترین مسیر در سیر و سلوک است.

برای آنکه چنین روحی در جمع حاکم شود باید برای آن برنامه ریزی صورت بگیرد، مثلا اینکه افراد برای تحقق این هدف با هم قرار بگذارند جلسات ماهیانه یا هفتگی یا ... داشته باشند. اما باید این را در نظر داشت تنها چیزی که به تحقق این هدف کمک می‌کند، داشتن معرفت دینی و مشخصا داشتن معرفت نسبت به قرآن و روایات است. چرا که این قرآن و روایات هستند که احسن عمل و چگونگی انجام آن را آموزش می‌دهند. و لذا اگر قرار به برگزاری جلسات گذاشته شد، این دو محتوا باید وارد آن شوند. مثلا آنکه در این جلسات قرار گذاشته شود هر دفعه یکی از حکمت های نهج البلاغه خوانده شود یا سوره‌ای کار شود. به غیر از جلسات، راه دیگر قرارهایی است که بین افراد گذاشته می‌شود. مثلا اینکه افراد قرار بگذارند به نیت چنین موضوعی نمازشان را اول وقت بخوانند یا همه شب جمعه سوره اسرا بخوانند. کارهای متفاوتی میتوان انجام داد ولی آنچه که مهم است بستن میثاق روی انجام احسن عمل به همراه دغدغه اجتماعی با توجه به قرآن و روایات است. اثر این جمع باید به مرور زمان در جامعه دیده شود. بزرگ نگاه کنید! این جمع باید بتواند مشکلات اقتصادی، فرهنگی، ... شهر تهران و کشور را کم کند و باری از مشکلات امام زمان(عج) را بردارد، در تصمیم گیری های اجتماعی شرکت کند، روی باور و فکر و اعتقادات مردم اثر بگذارد و ...

۴ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِّنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) (حجر)

هر قراری که به این نیت با هم میگذارید، حتما روی کار علمی برنامه ریزی کنید. چرا که تشخیص احسن عمل به معرفت و علم نیاز دارد و الا در میدان‌های پیچیده آدم گم می‌کند احسن عمل کدام است. در نتیجه معرفت نسبت به قرآن و روایات نیاز است و در این زمینه باید استمرار داشت. حتی اگر در هر جلسه قرار می‌گذارید یک حکمت از نهج البلاغه را بخوانید بعد از ۱۰ سال میبینید حجم سنگینی از مباحث معرفتی را مطالعه کرده‌اید.

چطور جمع اطمینان حاصل کند از اینکه راهی که طی میکند درست است؟

آدم تا آخر ممکن است اطمینان حاصل نکند که احسن عمل را انجام داده است یا نه! در سوره حجر مطرح می‌شود که: بالاخره انسان یک تشخیصی دارد، آنقدر به چیزی که می‌دانی عمل کن و مسیر عبودیت را پیش بگیر تا به یقین برسی وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹). یقینی که می‌خواهیم از استمرار در مسیر بدست می‌آید. آنقدر به آنچه که می‌دانیم باید عمل کنیم تا خدا علم آنچه را که نمی‌دانیم به ما عنایت کند. فقط باید استمرار داشت! ۱۰ سال، ۲۰ سال، ۴۰ سال، و شاید تا آخر عمر! اگر به آن یقین آدم برسد نقطه‌ایست که دیگر انسان خدا را فقط به خاطر خدا بودنش عبادت می‌کند. نه از ترس جهنم و نه به طمع بهشت! البته برخی مثل شهدای دوران دفاع مقدس ره صدساله را یک شبه طی کرده‌اند و حضرت امام(ره) در رابطه با آنان می‌گوید: من به کسانی که مسیر سیر و سلوک را طی میکنند پیشنهاد می‌کنم وصیت نامه یکی از این شهدا را قرائت کنند!

شهدا خودشان را فدای رسالت اجتماعی‌شان کردند و همین باعث رشد به سرعت آنها شد. هرچه انسان مجاهدتش بیشتر باشد طوری که خواب را از چشمانش بگیرد، حرف را از دهنش بگیرد و غذا را از شکمش بگیرد سرعت رشدش هم بیشتر می‌شود! البته مجاهدت در دوران ما بسیار سخت‌تر است! چرا که از همه طرف (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ...) حمله صورت می‌گیرد ولی دشمن روبرویمان نیست. و شرایط این جنگ از جنگ ۸ سال دفاع مقدس بسیار پیچیده‌تر است. کسی اگر در چنین شرایطی مجاهدت کند، از شهدای دفاع مقدس مقامش بالاتر است. چرا که کسی که آن زمان می‌رفت جبهه، ۶ ماه از جامعه دور می‌شد و به نوعی رهبانیتی حاصل می‌شد و آدم‌ها عادت‌های بد خود را به راحتی کنار می‌گذاشتند. خیلی مرد می‌خواهد که آدم در چنین دورانی وسط اجتماع، و مشکلات اجتماعی خانوادگی وارد جهاد شود! و این همان جنگ اهل بیت است! جنگی که با عقاید مردم داشتند.

پیشنهاد راهبردی عملیاتی به جمع با توجه به سوره مبارکه مزمل:

این سوره هنگامی که پیامبر(ص) به نبوت مبعوث شده بود و هنگام برگشت از کوه حرا به ایشان نازل شد. در این زمان بار پیامبری چنان بر دوش ایشان سنگین بود که بدن پیامبر(ص) را از طاقت انداخت و ایشان را لرز گرفت. طوری که از شدت لرز حضرت خدیجه(ع) بدن ایشان را با پارچه پوشاندند و بعد از مدتی این آیه نازل شد: يَا أَيُّهَا

المُزَّمِّلُ (۱) (ای جامه به خود پیچیده) قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) (تو که همه شب را بیدار بوده‌ای، کمی از آن را هم بخواب). اصلاً مزمل خواب به چشمش نمی‌آید! چون بار رسالت بشریت را به دوش می‌کشد. این نشان می‌دهد که اساساً نماز شب برای کسی بوده است که دغدغه اجتماعی داشته! مثل مادری که نگران بچه‌اش است و شب خواب به چشمش نمی‌آید! گل نماز شب تک رکعت وتر و قنوت آن است که باید برای ۴۰ مومن دعا کرد. نماز شب، برای آدم دغدغه مندی بوده که خوابش نمی‌برده و نفسش داشته بند می‌آمده از اینکه چطور مردم را نجات دهم تا هدایت شوند و برای همین نماز شب می‌خوانده که آرام شود.

بعد در ادامه می‌گوید: رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴): قرآن بخوان تا آرام شوی...

برای دغدغه‌مند شدن اجتماعی، مهم‌تر از نماز شب و قرآن خواندن وجود ندارد. این دو کار هم می‌تواند دغدغه را ایجاد کند، هم آنرا ارتقا دهد و خالصش گرداند و از منیت آن را در آورد.

ترتیل یعنی یک سری موارد را به هم پیوسته طوری وصل کنی که پیوستگی آنرا ببینی و آنرا بفهمی. در سوره دو بار به ما امر به قرآن خواندن داده شده است.

در ادامه سوره درباره قیامتی صحبت می‌کند که می‌گوید: يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۷). شیب پیر با خرد است. این آیه دو جور تفسیر می‌شود. اول اینکه قیامت چنان هیبتی دارد که بچه را پیر می‌کند. دوم آنکه این منطق می‌تواند خرد یک بچه را مثل یک انسان پیر ارتقا دهد.

نکاتی در رابطه با سوره مبارکه فجر و ارتباط آن با ظهور (آرام آرام به سوی طلوع/ وَ اللَّيْلُ إِذَا يَسِرُ):

کلیدی ترین مطلب در سوره مبارکه فجر، حفظ حریم‌ها و چارچوب‌ها در زندگی فردی و اجتماعی است و کل محتوای سوره ذیل این موضوع قرار می‌گیرد. در این سوره انسان عاقل با وصف ذی حجر شناخته شده است و ذی حجر آدمی است که با حفظ حریم‌ها حکم خدا را اجرا می‌کند. مشکل ثمود و عاد و فرعون هم طغیان و ننگ‌نداشتن حریم‌ها بوده است. در رابطه با انسان هم سوره می‌گوید اگر خداوند او را بیازماید و نعمتی را به او دهد می‌گوید خدا مرا گرامی داشته است و اگر روزی او را تنگ کند می‌گوید خدا مرا خوار کرده است. در نتیجه مشکل انسان از نگاه این سوره، قائل شدن شانیت برای خود و عدم رعایت حدود رب-عبد است. در ادامه خداوند در این سوره مرز حدود و حریم‌ها را تعریف می‌کند و جالب اینست که مرزهای مطرح شده در سوره کاملاً اجتماعی تعریف شده‌اند. سوره نمی‌گوید حریم اینست که دروغ نگویی. بلکه می‌گوید حریم آنست که در جامعه اکرام یتیم صورت بگیرد و اگر در جامعه‌ای یتیم اکرام نشد، این به آن معناست که شما آدم‌های حد نگه‌داری نیستید. در ادامه سوره می‌گوید حدودهای دیگر از این قرارند: اطعام مسکین و یا حداقل آبرو گذاشتن برای تحقق چنین امری، رعایت

حدود ارث و مالکیت آدمها و گذشتن از مال طوری که دوست داشتن آن آنقدری نباشد که باعث جمع آوری آن شود.

در صورتی که این حدود مراعات نشوند، جامعه دچار چنان هلاکتی می شود که احدی تا بحال به عذاب آن جامعه دچار نشده است. در انتهای سوره تنها کسی که این حدود را رعایت کرده است مورد خطاب ارجعی خداوند قرار می گیرد. یکی از دلایلی که خطاب سوره در انتها یکدفعه عوض می شود اینست که نشان دهد چقدر درون و بیرون حریم از هم متفاوت است! بیرون حریم آتش است و درون حریم نه اینکه فقط آتشی نیست بلکه کاملاً امن است. هر سوره‌ای که در روایات به طور مشخص به ابوالفضل(ع) نسبت داده می شود، در سوره دغدغه مندی اجتماعی بیداد می کند. مثل سوره کهف و فجر. در سوره فجر خداوند میزان عقلانیت جامعه را با میزان اکرام یتیم آنها می سنجد.

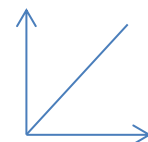
در رابطه با قسم‌های ابتدای سوره: ال های ابتدای واژگان (مثل ال اول والفجر) هم می تواند بار معرفه بودن داشته باشد و هم بار تعریف جنس. البته کلا ال ها بار معرفه بودن دارند، ولی لزوماً اینطور نیست که بگویید این همان است که شما می شناسید. بلکه می خواهد آن را به یک قانون تبدیل کند. مثل یک عبارت جبری که می گوید: $(a+b)^2 = a^2 + b^2 + 2ab$. و به جای a و b هر عددی می تواند قرار بگیرد. مثلاً در والفجر به غیر از خود فجر، ظهور امام زمان، ظهور پیامبر(ص) در حجاز، ظهور خلافت امیرالمومنین(ع)، ایجاد یک انقلاب مثل انقلاب اسلامی در ایران می تواند قرار بگیرد.

لیال عشر، نشانه مراحل است که برای رسیدن به کمال طی می شود. اینطور نیست که شب/صبح/شب/صبح پشت سر هم باشد. بلکه اینطور است که چندتا شب/شب/شب/شب پشت سر هم طی می شود و یکدفعه صبح می شود. نموداری شکل گیری یک انقلاب اینطور نیست که اگر امروز ۱۰۰ بدی وجود دارد فردا همیشه ۹۵ تا و همینطور کم و کمتر بشود تا اینکه به صفر برسد! بلکه انقلاب یک اتفاق زیرخاکی است که در خفا بدون آنکه جلوه پیروزی بیرونی داشته باشد به حرکت خود ادامه می دهد. و از بیرون که نگاه می کنی فکر میکنی همه اش شب است، بعد یکدفعه آنقدر این حرکت قدرتمند می شود که پیروز شده و ورق بازی را عوض می کند. نمودار پیروزی انقلاب در عالم

است.



نیست! بلکه



دقیقا مثل نفخه روح در جنین، که اینطور نیست که کم کم در جنین روح دمیده شود. مثلا وقتی که نطفه است ۱۰ درصد از روح را داشته باشد و وقتی علقه است ۳۰ درصد. مراحل نطفه- علقه- مضغه- عظام- لحم را طی میکند و یکدفعه در مرحله اُنْشَانَاهُ خَلْقًا آخِر (مومنون/۱۴) در آن روح دمیده می شود.

سوال: چرا به شب که نماد ظلمت است قسم خورده شده است؟

مرحله افقی نمودار که بیانگر همان شب های متوالی است، با اینکه ظاهرا در آن اتفاقی نمی افتد و جلوه ای ندارد، ولی چون در آن زمان دارد یکسری اتفاقات می افتد و حرکت به سمت پیروزی وجود دارد، قسم خوردنی و مقدس می شود. درست است که این شب های متوالی جلوه روز را ندارد اما چون دارد زمینه بروز روز را فراهم می کند مقدس و قسم خوردنی می شود.

سوال: اعداد در قرآن بیانگر چه هستند؟

در رابطه با ذکر اعداد در قرآن دو نظر وجود دارد. اول اینکه بیان می شود اعداد در قرآن نماینده اند. مثلا عدد ۴۰ نماینده کثرت و عدد ۱۰ نماینده مراحل برای رسیدن به کمال است. دوم آنکه بیان می شود که حتما اعداد موضوعیت خاصی دارند که البته جزو تاویلات عالم است.

قسم به شفع و وتر:

در قرآن به پیوند عرضی زوجیت گفته می شود که هر یک از طرفین برای کامل شدن به طرف مقابل نیاز دارد. ولی در پیوند از بالا به پایین که به آن شفاعت گفته می شود فقط پایینی به بالایی احتیاج دارد. وتر هم به معنی یکی و تک بودن است. در سوره وقتی میگوید والیل اذ یسر آدم فکر می کند که شب ظلمانی ثابت شده ای هست. ولی آیه می گوید اذ یسر! یعنی این شب دارد آرام آرام حرکت میکند تا به فجر بیانجامد.

برای طی شدن این مراحل و طلوع فجر یک نظام شفع و وتر توامان نیاز است. این نظام مثل یک زنجیر است که از سقف آویزان شده است؛ در این زنجیر حلقه بالایی به حلقه های پایینی احتیاجی ندارد تا به سقف آویزان بماند و اگر حلقه پایینی بریده شود حلقه بالایی سرجایش می ماند اما متصل باقی ماندن حلقه پایینی به خاطر نظام شفعی است که بین حلقه بالایی و پایینی برقرار است. تمام پیوند بین حلقه ها شفع است به جز پیوند بالاترین حلقه. نظام اتصال حلقه بالایی وتر است. در نتیجه می توان گفت یک سلسله با نظام شفع و وتر به وجود می آید و سلسله این امکان را فراهم می کند که مراحل یکی یکی طی شود و حرکت به سمت کمال اتفاق بیافتد.

در روایت آمده است که فجر، محمد است، لیال عشر امامان از حسن تا حسن اند، شفع حضرت فاطمه(س) و امیرالمومنین(ع) و وتر ذات حق تعالی است. نکته اینکه در روایت گفته شده است فجر محمد است که منظور هم حضرت رسول و هم حضرت حجت است و انقلاب هردو بزرگوار به همین شیوه فجر که ذکر شد صورت می‌گیرد.

مثالی از سلسله: اگر یک بچه بخواهد به حکم خدا عمل کند، حکم را از پدرش می‌گیرد. و پدرش بر او ولایت دارد. پدر حکم را از مرجع می‌گیرد و مرجع بر پدر ولایت دارد، به همین ترتیب رسول خدا بر مرجع، خدا بر رسول ولایت دارد و بالاتر از خدا دیگر نداریم. پس حکم از طریق سلسله به بچه میرسد. حکم‌ها و تعریف حریم‌ها از طریق سلسله شفع و وتر برای آدم بیان می‌شود. پدر چون پدر است مهم نیست یعنی شخص پدر مهم نیست! بلکه چون حلقه یک سلسله است نقش و جایگاهش مهم است. پس به طور کل نقش سلسله برای اجرای حکم توسط انسان بسیار مهم و کلیدی است.

ارتباط بین ظهور و سوره فجر:

این سوره می‌گوید اگر آتش زیر خاکستر (همان حرکت آرامی که توسط جمع اصحاب کهفی انجام می‌شود) باشد، ظهور اتفاق می‌افتد. نه اینکه اگر شب اتفاق بیفتد (ظلم و جور در جهان فراگیر شود) ظهور اتفاق می‌افتد! امام زمان(عج) برای ظهور، به جمع اصحاب کهفی احتیاج دارد. مثل هنگامی که بعد از رحلت پیامبر(ص) امیرالمومنین(ع) می‌گویند اگر به تعداد انگشتان دستم یار داشم، قیام می‌کردم... امام برای قیام دنبال ظلمت نیست! دنبال یار است!

*نکته:

حضرت عبدالمطلب هنگام مرگشان حضرت رسول(ع) را به ابوطالب(ع) و ایشان هم زمان مرگشان حضرت را به امیرالمومنین(ع) سپردند. امیرالمومنین(ع) هم تا آخر ذریه پیامبر(ص) را مثل پیامبر(ص) و خودش را مراقب آن‌ها میدانست.

در عالم جریانی به نام نبوت وجود دارد و باید جریان دیگری با نام وصایت در کنار آن وجود داشته باشد تا قیام صورت بگیرد. امیرالمومنین(ع) به اعتبار جدش عبدالمطلب(ع) سلسله‌ای را در عالم درست کرد که از امام زمان(عج) محافظت می‌کرد. و در تاریخ اگر نگاه کنیم، این سلسله است که خاموش شده است. و چون عدل امام زمان(عج) وجود ندارد حضرت قیام نمی‌کند! در عالم سلسله امیرالمومنین(ع) وصل نیست که حضرت حجت قیام نمی‌کنند (سلسله وصایت مثل امیرالمومنین(ع) برای پیامبر(ص)، مثل حضرت عباس(ع) برای امام حسین(ع))